



شماره بیست و هشتم
تابستان ۱۳۹۳
صفحات ۱۱۱-۱۲۹

بررسی همانندی‌های نظریات عبدالقاهر جرجانی در کاربردشناسی زبان و نقش‌گرایی هلیدی

دکتر لیلا سیدقاسم*

دانش‌آموخته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

دکتر روح‌الله هادی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

چکیده

عبدالقاهر جرجانی، بلاغی و دستورنویس شهیر ایرانی در قرن پنجم، با دو کتاب مهم خود، *اسرارالبلاغه* و به‌خصوص *دلائل‌الاعجاز*، انقلاب زبان‌شناسی عرب را رقم زد. در قرن حاضر جرجانی به خاطر تازگی و به روز بودن بسیاری از آرائش مورد توجه قرار گرفت و تلاشی گسترده برای جستجوی مشترکات نظری و عملی او با زبان‌شناسی مدرن آغاز شد. این مقاله نیز در پی آن است تا بخشی از آراء جرجانی در کتاب *دلائل‌الاعجاز* را - که مجموعاً «نظریه نظم» نام گرفته است - تحلیل کند و همانندهای آن را با دو شاخه متشابه زبان‌شناسی یعنی کاربردشناسی زبان و نقش‌گرایی هلیدی بسنجد. توجه به نقش گوینده و شنونده در شکل‌گیری کلام، تأکید بر ارتباط نحو و معنا و به‌ویژه تأثیر آرایش واژگانی در خلق معنا، از اهم مباحثی هستند که مجرای پیوند جرجانی با کاربردشناسی و نقش‌گرایی به شمار می‌آیند.

واژگان کلیدی: عبدالقاهر جرجانی، نظریه نظم، زبان‌شناسی، کاربردشناسی، نقش‌گرایی

* l_ghasemi2002@yahoo.com

نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسؤل:

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۶/۲۴

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۱/۱۷

۱- مقدمه

جرجانی در تاریخ زبان‌شناسی عرب و فراتر از آن در جریان نقد ادبی دوره خود انقلابی به پا کرد و این انقلاب، بررسی معناگرایانه نحو و درحقیقت تحلیل گفتمانی دستور زبان متن بود. رویکرد او در تحلیل متن که به بررسی رابطه نحو و معنا متکی است، یک رویکرد همگانی است که می‌توان آن را در همه زبان‌ها به کار برد. اگر این ویژگی همگانی بودن را به جامعیت و انسجام نسبی نظرات او بیفزاییم، می‌توانیم اثر او را به حق یک نظریه بنامیم. چنان‌که مندور (۱۹۹۶: ۱۸۵) می‌گوید، هیچ اثر زبان‌شناسی دیگری در عربی وجود ندارد که به این وضوح یک نظریه زبان‌شناسی را مطرح کند و به کار بندد. اکنون پس از گذشت هشت قرن از انقلاب جرجانی در نقد ادبی، میراث او به شکلی تکامل نیافته و کلیشه‌ای در کتاب‌های معانی در انزوا فرورفته و بدون کاربرد مانده‌است. در عوض ما در تحلیل متون، ناچار به شیوه‌ها و ابزارهایی که زبان‌شناسی و فلسفه زبان معاصر غرب به آن دست یافته متوسل می‌شویم، بی‌آنکه بدانیم این ابزار گاه همان شکل جلاخورده و به‌روزشده ابزارهای سنتی ماست؛ به بیان دیگر، همان میراث ارسطو است که در غرب و شرق، دو زنجیره تاریخی متفاوت داشته و دو ظهور متفاوت یافته‌است و این دو، پیش از اینکه به جای هم به کار روند، باید در کنار هم دیده شوند. البته پس از شکل‌گیری حرکت احیای تفکر علمی اسلامی، تلاشی گسترده در جستجوی مشترکات نظری و عملی جرجانی با زبان‌شناسی مدرن آغاز شد و امروزه اهمیت «نظریه نظم» جرجانی در این است که با شاخه‌های مختلفی چون زبان‌شناسی ساختارگرا و نقش‌گرا، سبک‌شناسی، نقد ادبی و تحلیل کاربردی و گفتمانی مرزهای مشترک دارد.

۲- سابقه پژوهش

محمد مندور، احسان عباس، بدوی طبانه و سید قطب از اولین کسانی هستند که به مشترکات جرجانی و زبان‌شناسی جدید اشاره می‌کنند. محمد مندور در دو کتاب *فی المیزان الجديد* (۱۹۸۸) و *النقد المنهجي عند العرب* (۱۹۹۶) نظرات جرجانی را با آراء مکتب فردینان دوسوسور و آنتوان میه مقایسه می‌کند. دیدگاه ابودیب (۱۳۸۳) در کتاب *نظریه صورخیال جرجانی* بر این است که بسیاری از دیدگاه‌های مدرن درباره صورخیال پیشتر توسط جرجانی طرح شده‌است. او در یافتن همانندی‌های دیدگاه جرجانی با

دیدگاه‌های مدرن، گاه راه افراط پیموده و به تکلف گراییده و به‌خصوص در اشاره به روان‌شناسانی که روشی مانند جرجانی داشته‌اند، تکلف تطبیق‌هایش مشهود است. محمد عبدالمطلب چه در *قضایا الحدائنه عند عبدالقاهر الجرجانی* (۱۹۹۵) و چه در *البلاغه و الاسلوبیه* (۱۹۹۴) می‌کوشد نظریه‌ی نظم جرجانی را به سبک‌شناسی و نقد ادبی پیوند بزند. او از سوی دیگر، دیدگاه نحوی جرجانی را با دیدگاه چامسکی مقایسه می‌کند. آثار عبدالمطلب در حقیقت بازنمایی تلاش او برای دفاع از بلاغت سنتی است؛ تلاشی که پس از او در کتاب شفیع سید (۲۰۰۶) *یعنی النظم و بناء الاسلوب فی البلاغه العربیه* نیز دیده می‌شود. سعد عبدالعزیز مصلوح (۲۰۰۶) در *فی بلاغه العربیه و الاسلوبیات اللسانیه آفاق جدیده*، با تفصیل بیشتر به بررسی ارتباط بلاغت با سبک‌شناسی زبان‌شناختی و بیان اشکالات آن می‌پردازد. تازگی تحقیق او را به‌خصوص می‌توان در مبحث دوم کتابش مشاهده کرد که می‌کوشد بلاغت تقدیم و تأخیر را در ترجمه قرآن به سه زبان عربی و انگلیسی و روسی بررسی و مقایسه کند. محمد عباس نیز در کتاب *عبدالقاهر جرجانی و دیدگاه‌های نوین در نقد ادبی* (۱۳۸۷) به مقایسه نظریات جرجانی با ساختارگرایان می‌پردازد.

محمد عبدالرزاق عبدالغفار (۲۰۰۲) در *عبدالقاهر الجرجانی فی النقد العربی الحدیث: دراسة فی اشکالیة التأویل*، با دیدگاهی نو و انتقادی ارتباط آراء جرجانی را با هرمنوتیک و علم تأویل بررسی می‌کند. او بر این باور است که تنها راه کاربردی کردن نظریات جرجانی درباره «تأویل متن»، خارج کردن آن از چارچوب الهیاتی اثر است. به‌طور کلی دیدگاه‌های جرجانی تاکنون بیش از همه با آراء صورت‌گرایان مکتب پراگ و ساختارگرایان مقایسه شده‌است و کم‌تر به مقایسه آن با نظرات فلاسفه زبان و نقش‌گرایان پرداخته‌اند. در میان بررسی‌های تطبیقی، مقاله سلوا کامل در دانشگاه مصر، تنها تحقیقی بود که در مقایسه دیدگاه جرجانی و نقش‌گرایی^۱ به دست آمد که بیشتر محدود به ساخت اطلاعی جمله است (نک. کامل^۲، ۲۰۰۶).

مقاله پیش‌رو سعی دارد نشان دهد همانندی‌های آراء جرجانی با کاربردشناسی زبان و نقش‌گرایی، حتی گسترده‌تر از همانندی‌های آن با دیدگاه ساختارگرایان است. شیوه

1. Functionalism
2. kamel

کار جرجانی نوعی کاربردشناسی^۱ در نحو است که از صورت‌گرایی محض فاصله می‌گیرد و اتفاقاً امروزه بعد از شکل‌گرفتن کاربردشناسی توسط فلاسفهٔ زبان و به‌خصوص پس از یافته‌های نقش‌گرایان، طرفداران زیادی دارد.

بعضی از زبان‌شناسان و جامعه‌شناسان معاصر با زبان‌شناسی زایشی چامسکی که زبان را به‌عنوان نظامی مستقل و خودبسنده بررسی می‌کند، مخالفت کرده‌اند؛ زیرا این زبان‌شناسی معیارهای زیبایی‌شناسی ندارد و با مسائل اجتماعی ارتباطی برقرار نمی‌کند.^(۱) این مجادله عیناً بین دستوریان عرب و جرجانی به‌عنوان محققان ادبیات کلاسیک وجود داشت. جرجانی برخلاف بسیاری از دستوریان پیش از خود، به کسانی که قواعد تصریف (مثل صرف فعل و نون عوض تنوین و جمع و مثنی) را ملال‌آور و بی‌فایده می‌دانند، حق می‌دهد و بر این باور است که پرداختن به قوانین دستوری محض بدون توجه به نقش دستور در ایجاد معنا، یا به بیان نو، بدون داشتن رویکرد کاربردگرایانه، سود چندانی ندارد (نک. جرجانی، ۱۹۸۴: ۳۰-۲۹). به همین جهت به نظر می‌رسد شیوهٔ جرجانی شباهت بیشتری با منتقدان چامسکی یعنی کاربردگرایان دارد.

کاربردشناسی زبان و نقش‌گرایی هلییدی دو شاخه از زبان‌شناسی هستند که شباهت‌های بسیاری با هم دارند و حتی می‌توان آنها را دو شاخهٔ مکمل به‌شمار آورد. توجه به کارکرد/نقش^۲ زبان، توجه به بافت موقعیتی^۳ و نیز توجه به معنای زبان، جنبه‌های مشترک این دو شاخه از زبان‌شناسی است که با رویکرد جرجانی به زبان شباهت دارد و در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳- همانندی‌های آراء جرجانی با کاربردشناسی

پیشینهٔ فلسفی کاربردشناسی را باید در دیدگاه فلاسفهٔ تحلیلی و به‌طور خاص فلاسفهٔ زبان جستجو کرد که رویکردشان بررسی نسبت میان معنا و مقصد گویندهٔ الفاظ است. ویتگنشتاین (در دورهٔ دوم)، آستین، گرایس و سرل در زمرهٔ مهم‌ترین فیلسوفانی‌اند که چنین رویکردی دارند. فلاسفهٔ زبان بر شاخه‌های بافت‌محور زبان‌شناسی، یعنی کاربردشناسی، تحلیل‌گفتمان و جامعه‌شناسی زبان تأثیر گذاشته‌است.

1. Pragmatics

2. Function

3. Context of Situation

ویتگنشتاین (۱۹۵۱-۱۸۸۹) بین «دستور زبان ظاهری»^۱ و «دستور زبان عمقی»^۲ که به منظور ما نزدیک است، فرق می‌گذارد؛ همچنان که بین معنا^۳ و منظور^۴ فرق می‌گذارد. از نظر او برای درک منظور یک جمله باید به بافت و فراتر از آن، به آنچه گوینده در ذهن دارد، توجه کرد (نک. ویتگنشتاین، ۱۳۸۹: ۲۹۹ و ۲۵۳). از این حیث، کتاب پژوهش‌های فلسفی ویتگنشتاین (۱۹۵۳) را می‌توان آغاز کاربردشناسی زبان دانست که مقابل معناشناسی زایشی قرار گیرد.

کاربردشناسی، دانش «زبان در کاربرد» و یا کارکرد گفتمانی زبان است. در یک تقسیم‌بندی سنتی، کاربردشناسی در کنار نحو و معناشناسی تشکیل یک مثلث می‌دهد. نحو، مطالعه‌ی صوری ارتباطات یک نشانه‌ی زبانی با دیگر نشانه‌هاست، درحالی که معناشناسی روابط نشانه‌های زبانی با اشیا یا موضوع‌های جهان خارج را مطالعه می‌کند و کاربردشناسی ارتباط نشانه‌ها را با کاربران زبان (گوینده و شنونده) بررسی می‌کند.

به لحاظ روش‌شناختی، شباهت آشکاری میان دیدگاه جرجانی و کاربردگرایان دیده می‌شود. از نظر او بلاغت در نظم کلام و مقاصد آن نهفته است. در چنین رویکردی، کاربرد زبان بیش از معنای صرف جمله‌ها اهمیت می‌یابد. در واقع او فقط برای درستی ساخت ارزش قائل نیست، بلکه کیفیت کنش کلامی را هم در نظر می‌گیرد و زبان را بر حسب نقش ارتباطی‌اش تفسیر می‌کند. به بیان امروزی‌تر - همان‌طور که در ادامه مقاله روشن خواهد شد- در دیدگاه جرجانی «بافت» کلام و قصد و نیت گوینده در درک بلاغت متن تأثیر زیادی دارد؛ به همین سبب او میان خود و دستوریان صورت‌گراتر پیشین، نظیر سیبویه، فاصله می‌گذارد.^(۲) همچنان که هالدن^۵ می‌گوید، «او در مطالعه زبان عربی و نظریه دستوری آن، دیدگاهی کاربردگرایانه دارد و اساساً علم معانی را در ارتباط با کاربرد زبان و کنش‌های آن پایه‌گذاری می‌کند» (هالدن، ۲۰۰۵: ۶۸۰).

جرجانی کلام فصیح را به دو دسته تقسیم می‌کند: کلامی که فصاحتش را از لفظ می‌گیرد - و منظور او از لفظ مثلاً استعاره و کنایه است - و کلامی که فصاحت خود را از

-
1. Surface Grammar
 2. Deep Grammar
 3. Meaning
 4. Intention
 5. Halldén

نظم می‌گیرد (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۰۸). او سپس تصریح می‌کند که نظم کلام، تکرارشدنی و تقلیدپذیر نیست؛ درواقع او معنای هر گفتار را همچون نظم آن تکرارناپذیر و یکتا می‌شمارد. به همین دلیل است که متن ادبی را از سرقت ادبی مصون می‌داند و اشاره می‌کند که تقلید در نظم کلام ممکن نیست و تقلید کلام از مرز الفاظ و آهنگ حروف تجاوز نمی‌کند. دلیل این تقلیدناپذیری، نظم اثر است که بنا بر مقتضای حال شکل می‌گیرد (همان: ۳۵۹).^(۳)

از میان متخصصان ادبی روس، دیدگاه جرجانی شباهت قابل توجهی به آراء باختین دارد. از دیدگاه میخائیل باختین (۱۹۸۵-۱۸۷۵) کلام دو وجه دارد: وجهی که از خود زبان به وجود می‌آید و تکرارپذیر است و وجهی که از بافت می‌آید و یگانه است. او این وجه دوم را که به بافت برمی‌گردد، بُعد فرازبان‌شناسی می‌نامد. او می‌گوید گفتار، کلیتی تکرارشدنی و از نظر تاریخی، منحصر به فرد است، اما موجودیت‌های زبانی بازآفریدنی‌اند (نک. تودوروف، ۱۳۷۷: ۱۰۲). درواقع باختین مثل جرجانی نتیجه می‌گیرد در گفتار بُعد تکرارناپذیری وجود دارد که برای درک آن باید به بافت میان‌گوینده و شنونده رجوع کرد.

باختین هم با طرفداران محتوا و هم با صورت‌گرایان (از سوسور تا بالی) به مخالفت برخاست و به این نتیجه رسید که باید دو قطب را با هم ترکیب کرد. شاید همین وضعیت را جرجانی در مقابل دستوریان و حامیان محتوا داشته‌است. او از یکسو، دستوریان پیش از خود را که ارتباط نحو با معنا را در نظر نمی‌گیرند، نقد می‌کند و از سوی دیگر محتوا را ذاتی شعر نمی‌داند و آن را در نقد شعر کنار می‌گذارد. او در جواب کسانی که شعر را به جهت بیهوده و هزل یا هجو و ناسزا و کذب بودن محتوای آن مذمت می‌کنند، عقید دارد که شاعر حکایت حال می‌کند و کسی بر حکایت‌کننده حال ایراد و عیب نمی‌گیرد و خداوند هم در قرآن سخنانی از کفار نقل کرده‌است. بنابراین باید به آن هدفی توجه داشت که شعر برای آن منظور نقل شده‌است. از سوی دیگر ممکن است کلام هزلی وسیله‌ای برای اظهار مطلبی جدی شود و برعکس (نک. جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۴-۱۱).

۴- همانندی‌های آرای جرجانی با نقش‌گرایی هلیدی

نقش‌گرایی / کارکردگرایی، شاخه‌ای از زبان‌شناسی است که زبان را به‌عنوان نظامی از نشانه‌های اجتماعی در نظر می‌گیرد. نزدیک‌ترین و معقول‌ترین همانندی‌های زبانی

جرجانی را می‌توان در آثار زبان‌شناسان کارکردگرا، به‌خصوص مایکل هلیدی (۱۹۲۵)، زبان‌شناس انگلیسی، جستجو کرد.^(۴) هلیدی زبان را از مجرای نقش ارتباطی و کارکرد آن بررسی می‌کند و با اینکه همچون چامسکی، برای نظام صوری زبان اهمیت قائل است، برخلاف او، این نظام صوری را تابع نقش ارتباطی و کارکرد زبان می‌داند. از نظر او وظیفهٔ زبان‌شناس این است که کارکرد صورت‌های زبانی را تبیین کند. همانندی‌های آراء جرجانی با زبان‌شناسی کارکردگرای هلیدی را می‌توان در دو سطح تئوریک و عملی و در مباحث زیر بررسی کرد:

سطح تئوریک:

- ۱- اهمیت کارکرد/ نقش (بافت موقعیتی و نقش گوینده و شنونده)؛
- ۲- رابطهٔ معنا و نحو در نظریهٔ نظم جرجانی و رابطهٔ معنا و دستور در دستور کارکردگرای هلیدی.

سطح عملی:

- ۱- تقدیم و تأخیر و معرفه و نکره در نظریهٔ نظم جرجانی و ساخت اطلاع در دستور کارکردگرای هلیدی؛
- ۲- فصل و وصل در نظریهٔ نظم جرجانی و سطح انسجام در دستور کارکردگرای هلیدی.

۱-۴- اهمیت کارکرد

در دیدگاه جرجانی و هلیدی، هر جمله علاوه بر آنکه برای انتقال اندیشه تنظیم می‌گردد، بنا بر خواست گوینده/ نویسنده و دانش مشترک بین آنها نیز سازمان‌دهی می‌شود و اطلاعاتی را از خلال این سازمان‌دهی ارتباطی منتقل می‌کند که فراتر از محتوای جمله است. نقطهٔ اشتراک دیگر که از دیدگاه کارکردگرایانه نشأت می‌گیرد، باور به بافت‌محور بودن کلام است. اهمیت بافت در تحلیل‌های زبان‌شناسی با مطالعات مردم‌شناسی مالینفسکی آشکار شد و پس از او در دیدگاه کاربردگرایان و به‌ویژه کارکردگرایان ادامه یافت. هلیدی بافت را از عوامل مهم شکل‌گیری کلام و حتی معیاری برای صحت و سقم گزاره‌های زبانی می‌داند. جرجانی نیز در تحلیل جمله، عنصر بافت را به‌دقت بررسی می‌کند.^(۵) او می‌گوید:

وقتی شاعر کلمه‌های را به صورت نکره آورده و برای شما نغز و لطیف شده‌است، چنین نیست که بگویید نکره آوردن همیشه و در هر مورد لطیف و زیباست. همچنین وقتی لفظی را که فاعلش ذکر نشده زیبا می‌شمارید، نمی‌توان گفت که همه‌جا همین‌طور است؛ زیرا در آن صورت لازم می‌آید که این لفظ را در هر کلامی که ببینید، همین زیبایی و لطافت را به آن کلام بدهد، در حالی که چنین نیست. آری هیچ فضل و مزیتی وجود ندارد، مگر به لحاظ آن موضع و موقعیت خاص و به حسب اغراض و مقاصدی که شما در کلام خود منظور می‌کنید (جرجانی، ۱۹۸۴: ۸۷).

یکی از ممیزه‌های بسیار مهم در زبان‌شناسی مدرن، تمرکز بر محور جانشینی یا هم‌نشینی است که لازم است در دیدگاه جرجانی نیز تبیین شود. هلیدی می‌گوید تقابل دستوره‌های نیمهٔ دوم قرن بیستم، تقابلی است میان نظریه‌های دستوری که بر محور هم‌نشینی زبان تکیه می‌زنند (دستورهای صوری که ریشه در منطق و فلسفه دارند) و نظریه‌های دستوری که براساس محور جانشینی زبان شکل گرفته‌اند (دستورهای کارکردگرا که ریشه در رتوریک و قوم‌نگاری دارند) (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۱۳).

در نظریهٔ زبانی هلیدی، نظام^۱ در معنای عام‌تر محور جانشینی به کار می‌رود که هم انتخاب واژگانی و هم انتخاب نحوی را شامل می‌شود. زبان، شبکه‌ای از نظام‌های واژی-دستوری است که ما در آنها دست به انتخاب می‌زنیم و معنا تولید می‌کنیم. برای مثال برای خلق یک جمله چندین بار گزینش می‌کنیم؛ از میان انواع وجه‌ها (خبری و التزامی و پرسشی) یک وجه را انتخاب می‌کنیم؛ از میان انواع واژگان یک واژه را برمی‌گزینیم؛ از میان انواع عناصری که می‌توانیم جمله را با آن شروع کنیم (یعنی انواع مبتداها) یک عنصر - مثلاً فعل - را گزینش می‌کنیم و... مجموعهٔ گزینه‌ها، همراه با ملزومات خود، به منزلهٔ یک نظام هستند. مثلاً سه گزینهٔ «خبر، التزام و پرسش» نظام وجه زبان را تشکیل می‌دهند. ما با انتخاب از نظام‌های مختلف، نهایتاً ساختار زبان را می‌سازیم که صورت نهایی و ظاهری جمله است.

نظام به‌طور طبیعی انتزاعی‌تر از ساختار است. ساختار، ترتیب هم‌نشینی در زبان است؛ یعنی چه چیزی با چه چیزی می‌آید. نظام، برعکس، ترتیب جانشینی در زبان است؛ یعنی چه چیزی می‌تواند جای چه چیزی بیاید (هلیدی و متیسن، ۲۰۰۴: ۲۳).

1. system
2. Halliday

اما جرجانی در نظریهٔ نظم کدام محور زبان را بیشتر مورد توجه قرار می‌دهد؟ محمد عباس اصطلاح «تألیف» جرجانی را معادل «هم‌نشینی» سوسور می‌داند (عباس، ۱۳۸۷: ۵۱). طارق نعمان می‌گوید جرجانی در بخش‌های متعددی که نظم را توضیح داده، بر محور هم‌نشینی (تالیف / تعلیق) بیشتر از محور جانشینی تکیه کرده‌است (النعمان، ۱۹۹۴: ۳۱۷ و ۲۹۴، نقل از عبدالغفار، ۲۰۰۲: ۸۵). ابوزید معتقد است هم‌نشینی و جانشینی در متن جرجانی به شکل «مستقل و هم‌طراز» عمل می‌کنند؛ جرجانی در نهایت نظم را به محور هم‌نشینی برمی‌گرداند و معنی‌المعنی را (که بیشتر در اسرارالبلاغه طرح شده) به محور جانشینی (حامد ابوزید، ۱۹۹۹: ۱۸۰). خلاصه آنکه هر سه محقق تقریباً محور جانشینی را در نظریهٔ نظم بی‌اثر می‌دانند.

نکته‌ای که از نگاه محققان فوق مغفول مانده، این است که تئوری نظم بیش از آنکه به محور هم‌نشینی بپردازد، به تأثیرات «جانشینی‌های نحوی» در محور هم‌نشینی می‌پردازد. هریک از چهار مبحث عمده‌ای که جرجانی در دلائل‌الاعجاز طرح می‌کند، یعنی بحث «تقدیم و تأخیر»، «معرفه و نکره»، «فصل و وصل» و «حذف و ذکر»، مجموعه‌ای دوگزینه‌ای هستند که انتخاب در این مجموعه‌ها به شکل‌گیری معنایی خاص می‌انجامد. جرجانی دربارهٔ این انتخاب‌های نحوی بحث می‌کند و تأثیر آنها را در نظم کلام بازمی‌گوید.^(۶) این روش شباهت بسیاری به روش هلیدی دارد. همان‌طور که پیشتر گفته شد، هلیدی به‌جای آنکه ساختار نهایی جمله را محور بررسی قرار دهد، گزینش‌های مختلف از نظام دستوری را می‌سنجد. همین عامل سبب می‌شود روش جرجانی به کارکردگرایان نزدیک‌تر باشد تا به ساختارگرایان.

اساساً علم معانی که جرجانی بنیان‌گذار آن است، همچون علم بیان بیشتر بر محور جانشینی (در معنای عام خود، نه در معنای سوسوری) تکیه دارد: بیان در شبکهٔ نظام‌های واژگانی عمل می‌کند و معانی در شبکهٔ نظام‌های نحوی؛ به عبارت دیگر، علم بیان غالباً در سطح مفردات اثر می‌کند و علم معانی در سطح گفتمان یا کلام. جرجانی خود نیز فرق معانی و بیان را به شکل نامحسوسی به تمایز دو سطح واژگان و نحو بازمی‌گرداند و می‌گوید کلام فصیح دو قسم است: یا فصاحت آن به لفظ آن است (معنای لفظ، نه خود لفظ) و یا به نظم آن (جرجانی، ۱۹۸۴: ۴۲۹). استعاره و اقسام مجاز، یعنی

مباحث علم بیان، به نوع اول کلام برمی‌گردد و علم معانی به نوع دوم کلام، در دیدگاه جرجانی و هلیدی، دستوری بودن یا غیردستوری بودن جمله‌ها مورد توجه نیست، پذیرش یا عدم پذیرش جمله در بافت معین مورد توجه است.

۴-۲- معنا و دستور

دستور کارکردگرای نظام‌مند،^۱ یک دستور معناگرا است. منظور از معنا در این دستور معنای کاربردی و معطوف به بافت است، نه معنای فی‌نفسه الفاظ؛ یعنی همه‌چیز در این دستور برای جستجوی معناهای کاربردی متن طراحی شده است. اما در هر حال برای یافتن معنا جز استفاده از صورت زبان و تفسیر و تأویل آن چاره‌ای نداریم. وقتی می‌گوییم که دستور را به صورت کارکردگرایانه / نقش‌گرایانه تفسیر می‌کنیم، به این معناست که نقش آن را به‌عنوان منبع ساخت معنا مورد توجه قرار می‌دهیم. همین میزان معناگرایی در معانی/نحو نیز وجود دارد و جرجانی نیز دستور و معنا را به هم پیوند می‌زند و می‌گوید:

نظم معنایی ندارد جز منظور کردن مقاصد نحوی میان کلمات. اگر شما تنها به الفاظ توجه کنید و بعضی را در پی بعضی دیگر قرار دهید، بی‌آنکه در آنها مقاصد نحوی را تعقیب و منظور نمایید، کاری انجام داده‌اید تا به جهت آن ادعا کنید که مؤلف و ناظم کلامی هستند (همان: ۳۷۰)

می‌توان این‌طور استنباط کرد که جرجانی برای هر جمله دو معنا قائل است: ۱- معنای گزاره‌ای یا منطقی که با الفاظ و معانی از راه قواعد دستوری شکل می‌گیرد؛ ۲- معنای کارکردی و بلاغی که از راه بعضی ویژگی‌های دستوری شکل می‌گیرد؛ ویژگی‌هایی مثل جایگاه واژه‌ها در جمله و تقدیم و تأخرشان. او رسالت خود را مطالعه سطح دوم معنا می‌داند که می‌توان آن را معنای کارکردی یا معنای بلاغی نامید. هلیدی دستور را واحد مرکزی پردازش زبان و موتور مولد معنا می‌داند. او می‌گوید در هر زبانی لازم است که بعضی از معناها دستوری شوند یا در دستور گنجانده شوند؛ چراکه واژگان برای انتقال همه معانی کافی نیستند (هلیدی و متیسن، ۲۰۰۴: ۲۱ و ۴۶). دستور زبان، کارکرد خاصی دارد و معنایی خلق می‌کند که با سازمان‌بندی کلام مرتبط است. به این کارکرد، فراکارکرد متنی و به معنای ایجادشده معنای متنی می‌گویند.

۴-۳- تقدیم و تأخیر - مبتدای نشاندار

هلیدی فراکارکرد متنی^۱ را به سه قسمت تقسیم می‌کند:

۱- ساخت مبتدا- خبری که گوینده‌محور است، یعنی به خواست گوینده تنظیم می‌شود؛

۲- ساخت اطلاعاتی که شنونده‌محور است و بنا بر نگاه او آشکار می‌شود؛

۳- انسجام.

تقدیم و تأخیر در نظریه نظم جرجانی را می‌توان از یک سو با ساخت مبتدا- خبری و از سوی دیگر با ساخت اطلاعی مقایسه کرد؛ چراکه این دو ساخت به آرایش واژگانی^۲ مربوطند که از نظر جرجانی سهم زیادی در خلق معنا دارد. در مکتب پراگ بین ساخت اطلاعی و ساخت مبتدا- خبری تفاوتی قائل شده‌اند. عنصری که در ابتدای بند قرار بگیرد- هر نقش نحوی که داشته باشد- مبتداست و بقیه جمله خبر به شمار می‌آید. این گوینده یا نویسنده است که تصمیم می‌گیرد جمله را با چه چیزی شروع کند. ساخت اطلاعاتی نیز به کهنه و نو بودن اطلاعات^۳ از نظر خواننده بازمی‌گردد. اطلاع کهنه بخشی از جمله است که مخاطب پیشتر از آن مطلع است و اطلاع نو بخشی است که او نمی‌داند و انتظار می‌کشد تا بشنود یا بخواند. اینکه کدام بخش جمله برای خواننده کهنه به شمار می‌آید، به اطلاعات پیشین او باز می‌گردد. بر این اساس، گوینده معمولاً مبتدا را از اطلاع کهنه و خبر را از اطلاع نو انتخاب می‌کند، هرچند الزاماً چنین نیست. در واقع این دو ساخت بدون آنکه عنصری واقعی به بند اضافه کند یا عنصری واقعی را تغییر دهد، شرایطی را فراهم می‌کند تا معنای متفاوتی خلق شود. جرجانی هم می‌گوید تقدیم و تأخیر بدون اینکه چیزی به جمله اضافه کند، معنای آن را تغییر می‌دهد (جرجانی، ۱۹۸۴: ۲۸۸). «ده تومانی کوچک‌ترین اسکناس ایرانی است»، تنها به پیش و پس شدن اجزای جمله بازمی‌گردد. «گزینه‌های آرایش واژگانی به وسیله بافت برانگیخته می‌شوند و این آرایش، تمایلات نویسنده یا گوینده را نشان می‌دهد» (کامل، ۲۰۰۶: ۱۰۶).

1. Textual Metafunction

2. word order

3. old information & new information

هلیدی نیز همچون جرجانی بر تأثیر بلاغی این تقدیم و تأخیرها صحنه می‌گذارد. او می‌گوید: «در هر موقعیتی، سخنران می‌تواند با استفاده از ساخت مبتدا- خبری و ساخت اطلاعاتی، تأثیر بلاغی شگفت‌انگیزی تولید کند؛ مثلاً می‌توان از این دو نظام برای تحقیر دیگری یا ایجاد حس گناه در او و امثال این استفاده کرد» (هلیدی و متیسن، ۲۰۰۴: ۹۳).

مبحث تقدیم و تأخیر در دیدگاه جرجانی را با در نظر داشتن دو تفاوت می‌توان در ساخت مبتدا- خبری و ساخت اطلاعی هلیدی دنبال کرد. نخست اینکه جرجانی، هم اطلاع کهنه و نو و هم تأکید جمله را با بررسی آرایش واژگانی نشان می‌دهد؛ در حالی که هلیدی ساخت اطلاعی را در تکیه و آهنگ کلام می‌جوید.^(۷) این تفاوت از آرایش واژگانی آزاد در زبان عربی و آرایش واژگانی ثابت در زبان انگلیسی ناشی می‌شود. در واقع جرجانی و هلیدی با رویکردی یکسان بر یک بخش از نظام زبان تمرکز می‌کنند؛ نظام زبانی عربی و انگلیسی که با هم متفاوت است. در زبان عربی کارکرد ارتباطی زبان، بیشتر در ترتیب واژگان نهفته است، اما زبان انگلیسی کارکرد ارتباطی خود را بیشتر در تکیه نشان می‌دهد.

تفاوت دیگر در دیدگاه جرجانی و هلیدی که بیشتر جنبه اصطلاحی دارد، این است که مبتدا - خبر در نظریه جرجانی با معادل لفظی آن در دستور هلیدی متفاوت است. مبتدا و خبر در نظر جرجانی وابسته به جایگاه خود نیستند، بلکه به رابطه «اسناد» بازمی‌گردند که از پایه‌های اصلی دستور عربی است. به بیان دیگر، مبتدا به خاطر مسندالیه بودن مبتداست، حتی اگر در پایان جمله قرار بگیرد و خبر به خاطر مسند بودن خبر است، حتی اگر ابتدای جمله بیاید؛ یعنی تغییر جایگاه، از مبتدا و خبر سلب ماهیت نمی‌کند، تنها معنای اضافه‌ای به همراه دارد که جرجانی در تقدیم و تأخیر از آن یاد می‌کند. هلیدی آغازی بودن مبتدا را فرض می‌گیرد و به این می‌پردازد که در انواع جمله در حالت بی‌نشان، کدام مقولات دستوری در جایگاه آغازی (مبتدا) می‌نشینند و در حالت نشان‌دار کدام مقولات جای مبتدا قرار می‌گیرند. به بیان دیگر، آنچه جرجانی در مبحث تقدیم و تأخیر می‌جوید، هلیدی زیر عنوان «مبتداهای نشان‌دار» عنوان می‌کند. توجه جرجانی به علت و انگیزه تقدیم و تأخیر به مراتب بیشتر از هلیدی است. ساده‌تر اینکه اگر این دو هم‌عصر بودند، جرجانی همان اشکالی را به بحث مبتدای نشان‌دار

هلیدی وارد می‌کرد که به سیبویه وارد کرده‌است. جرجانی می‌گوید سیبویه هم به این نکته اشاره کرده‌است که جزئی از جمله که بیشترین اهمیت را دارد در ابتدای آن می‌آید، اما به تحلیل و تفسیر آن نپرداخته‌است. پس، از نظر جرجانی فقط این مهم نیست که مهم‌ترین جزء جمله را تشخیص دهیم، مهم‌تر این است که دلیل اهمیت آن را با دقت در بافت جمله و اغراض گوینده کشف کنیم (نک. جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۰۸). منظور او از جزئی که بیشترین اهمیت را دارد، غالباً همان چیزی است که در زبان‌شناسی، اطلاع نو و یا گاهی کانون خواننده می‌شود.

جرجانی بحث معرفه و نکره را به طرزی بسیار هوشمندانه به‌عنوان مکمل مبحث تقدیم و تأخیر طرح می‌کند و درواقع به کمک این دو بحث ساخت اطلاعی یا ساخت خواننده‌محور زبان را به‌طور کامل مورد توجه قرار می‌دهد.^(۸) او می‌گوید در انواع جمله، تنها زمانی فاعلِ نکره را بر فعل مقدم می‌کنیم که پرسش راجع به خود فاعل باشد (عین یا جنس آن)، نه راجع به انجام فعل. به بیان دیگر در چنین جمله‌ای، اسم نکره، اطلاع نو و فعلی که پس از آن می‌آید، اطلاع کهنه است که خواننده قبلاً از آن انجام آن باخبر بوده‌است. او همچنین بحث می‌کند که وقتی خبر معرفه می‌آید، غالباً به این معنی است که مخاطب از وقوع آن باخبر بوده، ولی فاعل آن را نمی‌شناسد. به بیان دیگر خبر معرفه، اطلاع کهنه است و ابتدای آن، اطلاع نو به شمار می‌آید^(۹) (نک. همان: ۴۵-۴۲).

۴-۴- انسجام

انسجام از مفاهیم کلیدی تحلیل گفتمان است، چراکه لازمهٔ تشکیل متن به شمار می‌آید. بسیاری از سبک‌شناسان و زبان‌شناسان اجتماعی مدرن مانند فاولر و هلیدی انسجام متنی را مورد توجه قرار داده‌اند.

برای اینکه توالی چند جمله یک متن تشکیل دهد، علاوه بر ساخت داخلی هر جمله، باید بین جمله‌ها نیز ارتباط خارجی روشنی برقرار باشد. هلیدی منابع خارجی تولید متن یا گفتمان را ذیل عنوان «انسجام» توضیح می‌دهد (هلیدی و متیسن، ۲۰۰۴: ۵۷۹). هلیدی و حسن بر این باورند که انسجام (روابط غیرساختاری) و ساخت اطلاعی (روابط ساختاری) در کنار هم به ایجاد متن کمک می‌کنند (هلیدی و متیسن، ۲۰۰۴: ۵۲۴).

هلیدی منابع انسجام متن را با بررسی چهار عنصر نشان می‌دهد: ارجاع، جانمایی و حذف، ادات ربط و انسجام واژگانی.^(۱) این عناصر، ساختار زبان را نشانه‌گذاری می‌کنند و در کنار آن ابزاری برای تزئین سبکی و معنایی هستند. هلیدی بین حروف ربط با دیگر عناصر انسجام فرق می‌گذارد، چراکه حروف ربط بین جمله‌ها یک انتقال بلاغی ایجاد می‌کنند (همان: ۵۳۸-۵۳۷). او همچنین بر این باور است که یک عنصر به‌تنهایی نمی‌تواند انسجام را نشان دهد. ارتباط روشن نمی‌شود، مگر وقتی که در کل، یک گفتمان یکپارچه بررسی شود. «حتی گاهی حتماً باید به بافت هم توجه کرد» (نک. ترسک، ۱۳۸۰: ۱۷۴).

جرجانی از میان چهار عنصری که در انسجام متن دخیل هستند، بر «حذف» و «ادات ربط» تأکید دارد. برای مثال او تأثیر حذف را عجیب و شبیه به سحر می‌داند و بر این باور است که گاه نیابردن لفظی از ذکرش فصیح‌تر است (نک. جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۴۶). او در توضیح نظریهٔ نظم، برای اشاره به وحدت و اتصال در گفتمان از اصطلاح «ارتباط» استفاده می‌کند و برای مثال در تحلیل آیهٔ «و قیل یا ارض ابلعی...» به عناصر انسجامی مثل حروف ربط نظر دارد:

نوعی کلام است که مزیت را در نظم زیبایی آن می‌بینید، همچون اجزای رنگ که با هم درآمیخته‌اند و به یکدیگر پیوسته و منضم شده‌اند. و این زیبایی به حدی است که بسیار جالب و خیره‌کننده است. اما شما به این لحاظ مقام صاحب کلام را بزرگ نمی‌شمارید و از این جهت حکم به چیره‌دستی و قدرت او نمی‌کنید؛ مگر هنگامی که تمام آن قطعه را کاملاً بررسی نمایید و مهارت نویسنده را مثلاً در تعدادی از ابیات مشاهده کنید (همان: ۸۸).

تصریح جرجانی دو معنا دارد: یکی اینکه می‌توان متن منسجم را از متن غیرمنسجم تشخیص داد و دیگری اینکه گفتمان باید در کلیت خود تحلیل شود، نه در بخش‌هایش. جرجانی به جایگزینی و انسجام واژگانی توجهی ندارد. او از میان عناصر انسجام به‌طور خاص دو فصل از *دلائل الاعجاز* را به فصل و وصل اختصاص می‌دهد که می‌توان آن را معادل حروف ربط در عناصر انسجامی هلیدی دانست. از سوی دیگر «حذف» نیز که در دیدگاه هلیدی یکی از عناصر انسجامی متن به شمار می‌آید، از نظر جرجانی از عناصر سازندهٔ نظم است. نتیجه آنکه، مفهوم نظم در نظر جرجانی به آنچه هلیدی آن را متنیت یا متن‌بودگی^۱ می‌نامد، نزدیک است.

هلیدی برخلاف اهل بلاغت، تحلیلی ساده و تک‌بُعدی از فرایند حذف دارد و تنها بر تأثیر انسجامی حذف تکیه می‌کند، در حالی که در کتب معانی عربی و فارسی، پرهیز از تکرار بیهوده، تنها یکی از اغرض حذف است. در نتیجه نظیر تحلیل‌های بلاغیون درباره حذف را شاید تنها بتوان در آثار تحلیلگران گفتمان پیدا کرد.

جرجانی و هلیدی حروف ربط را از حیث معنایی تقسیم‌بندی می‌کنند. جرجانی قبل از آن، ابتدا حروف ربطی را که نقش دستوری را به جمله بعد منتقل می‌کنند، مجزا می‌کند. حرف ربط «و» جز معنی اشتراک معنای دیگری ندارد، در حالی که بقیه حروف ربط معنای دیگری هم ایجاد می‌کنند. مثلاً «فا» ترتیب بدون فاصله و «ثم» ترتیب با فاصله را می‌رساند. «أو» نیز برای بیان تردید به کار می‌رود (همان: ۲۰۳-۲۰۲). تقسیم‌بندی هلیدی از حروف ربط با دقت خاصی همراه است؛ او حروف ربط را به سه دسته کلی تقسیم می‌کند و در هر دسته نیز دست به تقسیم‌بندی‌های جزئی‌تر می‌زند:

- حروف ربط تفصیلی؛ مثل به بیان دیگر، برای مثال، در هر حال، به‌ویژه، خلاصه و...؛
- حروف ربط گسترشی؛ مثل اما، از سوی دیگر، یا، هر چند و ...؛
- حروف ربط امتدادی؛ مثل آنگاه، سپس، به‌زودی، بار دیگر و ... (۱۱).

۵- نتیجه‌گیری

۱- جرجانی شماری از عناصر فرانحوی و گفتمانی (مثل عناصر انسجام) را در خلق نظم مؤثر می‌داند که نمونه آن را می‌توان در ساخت متنی زبان‌شناسی نقش‌گرا یافت.

۲- جرجانی نظم و معنای ناشی از آن و در نتیجه متن ادبی را تکرارناپذیر و یکتا می‌شمارد و در اثبات ادعایش به بعد فرازبان‌شناسی اثر می‌پردازد. او همچنین در طیفی که صورت‌گرایان یک سر آن و طرفداران محتوا سر دیگر آن هستند، جایگاهی میانه برمی‌گزیند و پرداختن به نحو صوری یا محتوای شعر را فی‌نفسه رد می‌کند و این وجه اشتراک او با باختین است.

۳- جرجانی زبان را وسیله برقراری رابطه می‌داند و آن را در «کاربرد» خود مورد بررسی قرار می‌دهد. او همه عناصر بافت مثل گوینده و شنونده، حالت روحی آنها، دانش (اطلاعات) مشترک میان آنها، غرض از متن، موقعیت گفتمان، نیت گوینده و... را به

تناسب در تحلیل نظم کلام مورد توجه قرار می‌دهد و این حلقه اتصال او به کاربردشناسی، نقش‌گرایی و تحلیل گفتمان است.

۴- جرجانی به‌طور خاص ترتیب واژگانی را با توجه به وضعیت گوینده و شنونده تحلیل می‌کند و بر نقش شنونده در شکل‌گیری ترتیب واژگانی تأکید می‌ورزد که معادل امروزی‌اش را می‌توان در ساخت مبتدا - خبری و ساخت اطلاعی زبان‌شناسی نقش‌گرای هلیدی مشخص کرد.

۵- جرجانی ویژگی‌های دستوری مورد مطالعه خود را سیستم‌هایی فرض می‌کند که گوینده از میان آنها دست به انتخاب می‌زند. این سیستم‌ها را می‌توان این‌گونه مشخص کرد: معرفه/نکره، فصل/وصل، تقدیم/تأخیر، استفهام/خبر/امر و... او هرگونه انتخاب از میان سیستم‌های ذکرشده را باعث خلق معنا می‌داند. این شیوه به شیوه هلیدی در دستور سیستمی‌اش نزدیک است.

پی‌نوشت:

۱- «هایمز (۲۰۰۹-۱۹۲۷) می‌گوید: اگر طبق گفته چامسکی فقط دستاوردهای جانبی دستور زبان زایشی را بتوان بررسی‌های کنش زبان دانست، در مورد بیش از دو هزار سال سابقه دانش‌های ریطوریکا (معانی و بیان) و بوطیقا (فن شعر) و همچنین تحقیقات راجع به کاربرد زبان در تعاملات اجتماعی و رفتار فرهنگی چه می‌توان گفت؟» (نیومایر، ۱۳۷۸: ۹۴).

۲- جرجانی به سخن سیبویه اشاره و آن را نقد می‌کند. سیبویه همچون جرجانی گفته‌است جزئی از جمله که بیشترین اهمیت را دارد، در ابتدای آن می‌آید؛ اما به تحلیل و تفسیر آن نپرداخته‌است. همین بی‌توجهی به تحلیل ساختار صوری جمله، سیبویه را از جرجانی متمایز می‌کند:

و قد وقع فی ظنون الناس أنه یکفی أن یقال إنه قدم للعناية و لأن ذکره أهم من غیر أن یذکر من این کانت تلک العناية و بم کان أهم و لتخیلهم ذلک قد صغر أمر التقدیم و التأخیر فی نفوسهم و هونوا الخطب فیه حتی إنک لتری أكثرهم یری تتبعه و النظر فیه ضربا من التکلف و لم تر ظنا أزرى علی صاحبه من هذا و شبهه (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۰۸).

۳- او جای دیگر می‌گوید اگر تصور کنیم تقلید کلام وارد حوزه نظم و ترتیب کلام می‌شود، نتیجه‌اش این است که مثلاً انشادکننده شعر امرؤالقیس در معانی و ترتیب

معانی و در استخراج نتایج و فواید شعرش درست مانند امرؤ القیس عمل کرده باشد (جرجانی، ۱۹۸۴: ۳۵۹).

۴- این نظریه اولین بار در سال ۱۹۸۵ در کتاب *مقدمه‌ای بر نحو کاربردی* منتشر شد و در سال‌های ۱۹۹۴ و ۲۰۰۴ ویرایش دوم و سوم آن به چاپ رسید (برای آشنایی با شکل ابتدایی این نظریه، نک باطنی، ۱۳۸۵؛ و برای آگاهی بیشتر نک. دبیر مقدم، ۱۳۸۷: ۴۴-۳۷).
۵- برای مثال در تحلیل تقدیم مفعول در جمله «قتل خارجی زید» می‌گوید از آنجا که مردم از فساد و آزارهای «خارجی» در رنج‌اند، تنها خواستار شنیدن خبر قتل او هستند و اینکه چه کسی «خارجی» را به قتل می‌رساند، اهمیت کم‌تری دارد؛ به همین دلیل است که مفعول بر فاعل مقدم شده‌است. همان‌طور که در این مثال روشن است، جرجانی برای تحلیل معانی النحو به بافت موقعیت رجوع می‌کند (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۰۸).

۶- برای مثال معرفه یا نکره بودن، یک سیستم یا مجموعه جانمایی دوعضوی (معرفه/نکره) می‌سازد. انتخاب هر کدام از گزینه‌های این سیستم تأثیری در معنای کلام دارد که با توجه به بافت و زمینه اثر تبیین می‌شود. مثلاً انتخاب نکره در آیه «و لکم فی القصاص حیاة» انتخابی کاملاً معنادار است.

۷- هلیدی می‌گوید: اطلاع نو و کهنه، خود را با آهنگ کلام و تکیه می‌نماید و از آنجا که آهنگ و تکیه خود را در نوشتار نشان نمی‌دهند، ساخت اطلاعاتی از ویژگی‌های زبان گفتاری است (هلیدی و متیسن، ۲۰۰۴: ۱۳۲-۱۳۱)؛ در حالی که در زبان عربی، همان‌طور که جرجانی بحث می‌کند، تقدیم و تأخیر یعنی تغییر در آرایش واژگانی بیشترین تأثیر را در ساخت اطلاعی جمله دارد.

۸- گرچه باید تذکر داد که نکره نزد جرجانی همواره به ساخت اطلاعی باز نمی‌گردد و کاربردهای دیگری نیز دارد؛ این را می‌توان در تحلیل جرجانی از آیه «و لکم فی القصاص حیاة» مشاهده کرد (نک. جرجانی، ۱۹۸۴: ۲۹۰-۲۸۹).

۹- از نظر جرجانی خبر معرفه کاربردهای دیگر مانند قصر و حصر نیز دارد (نک. جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۱۷-۱۱۶).

در حقیقت هدف جرجانی از طرح این مبحث به رسمیت شناختن نقش خواننده یا شنونده و تأکید بر سرشت ارتباطی متن است که گرایش معتزلی او را نشان می‌دهد. مفهوم نظم جرجانی اساساً به دست معتزله صورت‌بندی شده بود که تمایز چندانی میان کلام الهی و کلام بشری قایل نبودند. «معتزلیان در پی آن بود که بین کلام الهی و عقل و اندیشه بشری معبری بگشایند. آنها تأکید می‌کردند که کلام الهی مطابق با قراردادهای

- زبان انسانی نازل شده‌است. هیچ تناقضی بین الهی بودن قرآن و بشری بودن تفسیر و تأویل وجود ندارد، چون قرآن اساساً پیام است» (ابوزید، ۱۹۹۹: ۲۶۴ و ۳۵).
- ۱۰- انسجام واژگانی شامل هم‌معنایی، رابطه شمولی (مثل رابطه درخت با سرو و بلوط)، رابطه جزء و کل (مثل ساقه و ریشه و برگ که جزئی از درخت هستند)، هم‌آیی (مثل شراب و پیاله و ساقی) و تکرار است (نک. هلیدی و متیسن، ۲۰۰۴: ۵۳۲).
- ۱۱- برای مطالعه بیشتر در این زمینه، نک. هلیدی و متیسن، ۲۰۰۴: ۵۴۱.

منابع

- ابودیب، کمال (۱۳۸۳)، صور خیال در نظریه جرجانی، ترجمه فرهاد ساسانی و فرزانه سجودی، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات هنری وزارت ارشاد.
- السید، شفیع (۲۰۰۶)، *النظم و بناء الاسلوب فی البلاغة العربیه*، قاهره: دارغریب.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۸۵)، *توصیف ساختمان دستور زبان فارسی*، تهران: امیر کبیر.
- ترسک، رابرت لارنس (۱۳۸۰)، *مقدمات زبان‌شناسی*، ترجمه فریار اخلاقی، تهران: نی.
- تودوروف، تزوتان (۱۳۷۷)، *منطق گفتگویی میخائیل باختین*، ترجمه داریوش کریمی، تهران: مرکز.
- جرجانی، عبدالقاهر (۱۹۸۴)، *دلائل الاعجاز*، تعلیق محمود محمد شاکر، قاهره: مکتبه الخانجی.
- جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۶۸)، *دلائل الاعجاز فی القرآن*، ترجمه سید محمد رادمش. مشهد: آستان قدس رضوی.
- حامد ابوزید، نصر (۱۹۹۹)، *اشکالیات القراءه و آیات التأویل*، بیروت: مرکز الثقافی العربی.
- دبیرمقدم، سیدمحمد (۱۳۸۷)، *زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی*، ویراست دوم، تهران: سمت.
- عباس، محمد (۱۳۸۷)، *عبدالقاهر جرجانی و دیدگاه‌های نوین در نقد ادبی*، ترجمه مریم مشرف، تهران: چشمه.
- عبدالغفار، محمد عبدالرزاق (۲۰۰۲)، *عبدالقاهر الجرجانی فی النقد العربی الحدیث: دراسة فی إشکالیة التأویل. الطبعة الأولى*. بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات و النشر.
- عبدالطلب، محمد (۱۹۹۵)، *قضايا الحدائث عند عبدالقاهر الجرجانی*، لبنان: مکتبه لبنان ناشرون.
- مصلوح، سعد عبدالعزيز (۲۰۰۶)، *فی البلاغه العربیه و الأسلوبیات اللسانیه: آفاق جدیده*، قاهره: عالم الکتب.
- مندور، محمد (۱۹۸۸)، *فی المیزان الجدید*، تونس: مؤسسات ابن عبدالله.

مندور، محمد (۱۹۹۶)، نقدالمنهجي عند العرب و منهج البحث في الادب و اللغة، قاهره: دار نهضة مصر.

- مهاجر، مهراڻ و نبوي، محمد (۱۳۷۶)، به سوي زبان‌شناسي شعر، تهران: مركز نيومير، فردريك (۱۳۷۸)، جنبه‌هاي سياسي زبان‌شناسي، ترجمه اسماعيل فقيه، تهران: ني. ويتگنشتاين، لودويك (۱۳۸۹)، پژوهش‌هاي فلسفي، ترجمه فريدون فاطمي، تهران: مركز.
- Halldén, Philip. Rhetoric, in “Medieval Islamic Civilization”: An Encyclopedia. Routledge, 2005.
- Halliday, M. A. K. “An Introduction to Functional Grammar”. London: Edword Arnold, 1985.
- Halliday, M. A. K., and Christian M. I. M. Matthiessen (2004) “An Introduction to Functional Grammar”. Third Ed. Hodder Education Publishers.
- Kamel, Salwa A. (2006) “The textual component in classical Arabic: investigating information structure”. In: “Perspectives on Arabic linguistics XVI: papers from the Sixteenth Annual Symposium on Arabic Linguistics, Cambridge, March 2002”, Edited by Sami Boudelaa. John Benjamins Publishing Company.